

۸۳۸۹-۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: نزهة (لصاحبها)  
مؤلف: احمد امانت‌داری الهی الطبیبی

موضوع: تاریخ  
شماره ثبت: ۹۵۵۴۲

بازرسی شد  
۱۳۶ - ۳۶

این کتاب که در کتابخانه مجلس شورای ملی  
در کتابخانه حضرت امام خمینی (ره) موجود است  
مؤلف: سید محمد باقر طباطبائی  
موضوع: تاریخ

بازرسی شد  
۱۳۸۲



تکلیف ثبت شده  
۶۵۶۲



۸۳۸۹-ج

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: نزه (طبع: تصوف)

مؤلف: احمد امانت‌داری المصطفی

۹۵۵۱

۹۵۵۲

شماره قفسه

موضوع

۸۳۸۹-ج  
فهرست شده



شماره ثبت کتاب

۷۸۷۰۵  
۱۱۴۴۴

بازرسی شد  
۸۵ - ۳۷

غلی - فهرست شده  
۶۵۶۲

این کتاب که به دست  
دورنگیان رسیده و در قفسه  
مجلس ثبت شده است و در  
قفسه شماره ۱۱۴۴۴ قرار  
دارد.



بازرسی شد  
۱۳۸۲



لَطَائِفِ شُكْرِ وِثَاقِ قِيَاسِ سُلْطَانِ وَاجِبِ الْأَعْظَامِ  
 سَرَاوِدِ اسْتِ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ كَعَمَلِكِ وَإِنْ شَيْءٌ إِلَّا  
 نَسِجَ مَحْمَدٍ أَصْنَافِ مَحَامِدِ أَقْلِينَ وَآخِرِينَ • رَاجِعِ بَدَائِتِ  
 مُقَدَّرِ أَوَسْتِ • وَبِدَائِعِ مَحْدَتِ وَشَآئِ أَرْيَابِ بَصِيرَتِ  
 وَبَيْتِشِ دُرِّ أَوْصَافِ صِفَاتِ أَقْدَسِ أَوْ بَلَكِ حُدُودِ حَامِدِ  
 حُكْمِ أَوْ سَبْتِ جُودِ أَوْ نَهَا مَقْصِدِ مَقْصُودِ أَوْ سَبْتِ

سَبْتِ كَيْفِ مَحْكَمَتِ بِالْفَعْلِ • وَوَفُورِ عِنَايَتِ كَالْمِلْه • مَا هَيْتِ  
 أَشْرِفِ نِسَانِ أَوْ خَزَائِنِ جُودِ • لِيَا سِ وَجُودِ • بُو شَانِدِ  
 بَعْضُونَ آيَةِ كَرِيمِهِ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْلَمُونَ وَبِخَوَايِ مَعْجَرِ انْتِمَائِي  
 وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ • **نَظْمُ** كَرَامَتِ كَرْدِ وَانْسَانِ أَوْ زِيَادِ جَمْلِ  
 كَرْدِ دَانْدِ مَرِ انْسَانِ أَوْ بَنُو مَعْرِفَتِ • قَدِيدِ كَيْفِ بَسَائِقَةِ لُطْفِ أَرْزَلِي <sup>بِنَا</sup>  
 بَعْضِ رُخْوَاتِ بَشَرِ دَاغِزِنِ وَنُظْهِرِ مَعَارِفِ وَحُكْمِ سَاحَتِ وَتَكْلَا  
 وَحَلَنَامِ فِي لَبْرِ وَالبَحْرِ بِسُلْطَنَتِ صُورِي وَمَعْنَوِي سَرَاوَزِ  
 كَرْدَانِدِ • وَخَلَعَتِ نُبُوتَ وَوَلَايَتِ وَطَلَبَتِ إِشْيَا زَعْنَبِ  
 كَرْدِ <sup>بِهَيْبَتِ</sup> وَصُدُورِ عِيَانِ انْسَانِ أَوْ خَرْبِ



جواهر علم و حکمت اَدیان و ابدان • و ایمان و ایقان •

گدایند و در <sup>کدام</sup> حکمت من نیاید و در نبوت <sup>کدام</sup> حکمت من نیاید و

صلوات نامیات بی انتضا و انتها بر حضرت خاتم انبیاء و پیغمبر صلی الله علیه و آله

محمد کامل متقی شد و جودش جهان گریزی ز شاد روان جودش

کدامین انشود در هر بنایی که از نو و قلم ندمد نشانی

سید لال و لیا خلفن الا فلا خلاصه دنیا از سنگ سید مرسل که در خاک <sup>است</sup>

هنر دو جهان بستند فراق او ای کویان ز بان فصیح <sup>ست</sup>

انالیف آدم و میسر مسیح جون الف اوست بعد وفا

اقل و آخر شد بر انبیا جلیبی که اشراف او امرا و حافظ

صحت ابراز • و ادویه نواهی او تزیان سموم اشرار

است • و برالاطهار • و اصحاب اخیار او •

که اطبای دار الشفای شریعت غرا • و اصحاء خطه

ملت بیضا • و هادیان میادین دین • و حارسات

شرع متین • سید المرسلین اند <sup>و اصحاب</sup> صلی الله علیه و آله

بعد از حد و ثنای بی انتها • بر حضرت رسول

ارض ساجون دعای بغای عمر و سلطنت پادشاه اسلام •

که حافظ ثغور ایمان اند • بر کافه نفعی نوع انسان از

موت منان با مر <sup>و اطباء و الی</sup> و الی



اگر ایم اسلام و ایمان است • خصوصاً دعای زیارت

عمر و دلت • وسلطنت و حشمت • و معدلت در غمت

خافان عالمیان بنام عزیزی که بسبب وجود باجود • و ضرب

ضمضار سیاست از تسماش مصراع دین محمدی را

آمد رواج و مروث • و لله الحمد والمنة که از اشعه

اشراف خورشید لامع نظم خدایگان سلاطین شرق و مغرب

که خیم شست بپادشاهی عالم • مدار دولت دین پادشاه روی زمین

این که و این که • عدل المخلعان عرب گرفته سق

زیست • جوست نیت او • کما و سر افلا

بماند • شیدمان دمر مضیق نیت و هم زمین عالم در مه امان

جهان بدولت او چون جهانیان • بدو و سلطنتش کار و منت کشود

زیارتش و پشت هفت کردون خم • جو صبح کشند بدعوی اعش صاف

گرفته جمله افاق و ارض در یکدم • همیشه تا که بر رسم قدیم سویی حجاب

نیز وی صدق عزیزان پادشاه اند • جو قبله باد در پادشاه هفت اقلیم

ضمیر او هم بر غیب با محرم • زحافات زمان آیز و محفوظ

محمیت کونین و سرود عالم السلطن • السلطان بن السلطان

و الخافان • الخافان الخافان • المجاهدین الله الایمان

فان الکفر • فانه و اهل الطمان • فانه قیام الله و الايمان

نعت



وَارِثِ سِرِّ سُلْطَنَةِ السَّكَنَةِ • بَعِيَاثِ لِلْهَيْمَرِ الدِّيَانِ

بِالْقَصْرِ السُّلْطَنِ سُلَيْمَانَ خَانِ خَلِيقِ اللَّهِ كَرِيمِ سُلْطَانِ

وَأَمَّا عَلَى كَافَّةِ الْبَرِّ أَيْتُهُ وَإِحْسَانُهُ • مَا دَامَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ

كَهَذَا بَدَامِ بَنَانِي كَفَرِ ضَلَالٍ • وَاسْتِحْكَامِ مَعَايِدِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ <sup>وَالْإِسْلَامِ</sup>

جُنُوحًا هَذِهِ وَسَائِجِي حَمِيلَةٍ • وَجِدَالِ وَفَنَالِ عَسَاكِرِ مَنُصُورَةٍ

فَلَكَ يَا بَاشَا مَشْهُورِ بُودَةٍ • لَا جَرَمَ زِيَرَتِ الْغُرَبَاءِ كَرِيمِ <sup>إِيْمَانِ</sup> كَرِيمِ

بَرُّوْا حُبِّ بُودِيَا دَعَايِ جَانِ اَيْنِ سُلْطَانِ • جَانِجَةِ اَيْنِ غُرَبَاءِ

شِكْسْتَنِ بَالِ اَحْمَدِ لَا سْتَادِي الْمَلِكِي الطَّبِيعِي • حَرَمِي خِدْسَالِ

كِهِ دَرِ حَرَمِي شَرِيفِي نَادَهُمَا اللَّهُ تَرَا وَتَكْرِيَا • بِجَاوِ بُودِ

وَكَثْرِ أَوْفَاتِ دَرَانِ اَمَّا كِنِ فَايِضُ الْبَرَكَاتِ • كِهْ تَحَاكِتِ

اِجَابَتِ دَعَوَاتِ اَسْتِ • بِجَهَةِ اِزْدِيَاوِ سُلْطَنَتِ وَخِلَافَتِ

وَمَزِيدِ عَمْرِو عَافِيَتِ • پَادِشَاهِ عَالَمِ پَنَاهِ نَحْمَاتِ قُرْآنِي

وَبَدَعَوَاتِ مَأْفُورَةٍ • اِسْتِغَالِ دَاشْتُهُ • وَمِيْدَارِ دُ • وَ

تَاوَاهِدِ بُودِ خَوَاهِدِ دَاشْتِ • اِيْدِ اِجَابَتِ لَاحِقِ وَمُنْدَرِجِ

كَرْدِ مِصْرَاعِ اَيْنِ دُعَايِ اِنْزَامِ خَلُوعِ اَيْنِ بَادِ • وَجُودِ اَمُورِ

بُودِ كِهْ بَعْدَ اَزْ شَرَفِ زِيَادَةِ حَرَمِي شَرِيفِي • بَعْرِ تَقْيِيلِ

اَسْتَانِ كَرْدُونِ اَشْيَانِ سَرَاوَرِ كَرْدِ حَبِ اَحْمَدِ عَلِي

رُؤْيِ دِلِ رَا سُوِي اَيْنِ دَر كَاهِ عَلِي كَرْدِه اَسْتِ • وَجُونِ



بسم است که بی وسیله لایقه • بدگاه سلاطین روی

آوردن نیکو بود • بحکم العلم علان • علم الابدات

و علم الاذیان • نسخه مختصر در علم حکمت • در علاج

الکرامراض آنچه مخفای است • در تاریخ پانزدهم شهر

ربیع الاول سنه اثنی وربعین و تسعمایه • کدر بلاد طیبیه

طایفت شروع در نظم این نسخه شده و در چهاردهم شهر

جمادی الثانی سنه مذکور • در تکه مبارکه بلکه در حرم

محرّم با تمام فرستید • و چون در اسکنه مقبره بنیت

مخفیه مجلس عالی علامه <sup>ست</sup> علی <sup>ست</sup> علامه یافته است و ارا

که چون بنظر کیمیا ما نیز برسد منظور نظر عاطفت بند رع کرد

و هرگاه بنظر شریف اکابر اولوا الابصار در آید ذیل اصلاح

مبدول دارند بمعزای <sup>نقله</sup> جاءت برجل من جراد

باسلیمان گفت ای سلطان زاد <sup>تحفه</sup> من گر خیر است فرزند

لیک آورد در بنای میزنند <sup>نایب</sup> ایم سر یکندی تمام

این سخن را ختم کردند و السلام و چون خواص شیخراست

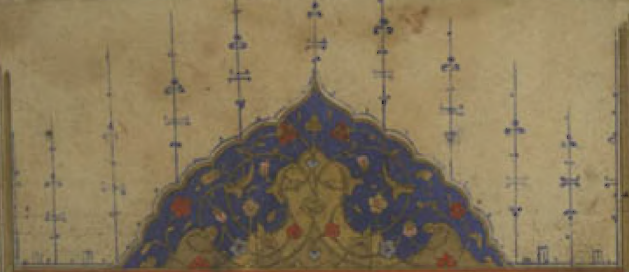
و در هر شیئی ای از اشیا خاصیت خاصی نهاده است • نیت

احکم احکما عراسمه و هر جزوی از اجزای اشیا برای <sup>خلق</sup> منفعت

مضمون و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا عینا

برای علاج هر مرضی در <sup>کتاب</sup> اراض و نفع و ضرر و نسیا





دانشنامه

ای انیم تو مظهر جمیع اسمها	دنیایه ایجاد بدیع اشیا
دگرگانه صفات ترسد عقل و قیاس	سخن الله این چهره است و علا
ادای شکر حکمی ماست که غدا هیچ	اوست از وی شکر صد و هفتاد و یک
ای کر که تو تنهایی دل ما	با حلا و آینه اب و کل ما
عیر از تو علایم درمندان کلد	که فیض عمت بود شامل ما
ای یاد تو و شکر ما روی جل عنا	غفران تو بر ما یزید عنا



بیمار که ایم خدا یا بکدم	ما را بشما عت محمد بخشا
رسو که حکم کتبیا و آدم بین الما و الطین	سویجاد اولین و آخرین
آن مظهر حکمت که عمار اشیا	دارند فضل وجود و نشو و نما
آسرا و حکم زینطوش و شیرینش	بر صفحه کاغذ آمد پید
آن سرمدی که ماست ایست کرم و اصحا عظام	اوست سبب غفران
آن ختم رسل که جمله ارض و سما	گشتند طفیل ذات او جلوه نما
آن بر تو فیض ال اصفایست	امید بخات مومنان و مومنا
ای عاری عما	ایضا که ایضا که ایضا که ایضا که
آن رافع ریا که جهان باقی را	آن ناصب یات مسلمان را





ناهیست جهان بضررت و غمت داد  
چون هست مطیع امر ربانی را

خدایا کان سلاطین مشرق و مغرب اللهم ابدی سائیدک الم

اقلیم جهان ترا مستلم ببادا  
حکم تو روان بر همه عالم بادا

از عسکرا سلاطین تو دین گفت قوی  
بدخواه تو از روی زمین کم بادا

خواست استقامت بر جاده رضای حضرت علی نبی

یا رب رضای خود قین ساز مرا  
با صبر و شکیبایی هشتین ساز مرا

چون هست یقینم بر وجود درت  
لطیف کن و از اهل یقین ساز مرا

طلب بر من رضا عظمای است از اهل جمود اکابر

یا رب رضای خود بر خادما را  
و از خوان عطا ی خود بخادما را

بیمار که بیم از رخسار بخش قوی  
آن جزیده از عطا دارا

امید ییجدا خروی در انتظام این نسخه  
از تو م

چون ناظم این نسخه بنافذ شفا  
دیدانی هر در دوا جی بر دوا

این نسخه برای دفع امراض نوشت  
باشد که دهنده تبقیه روز جزا

وجه تسمیه این نسخه بربطه العلاج که جامع معالجات امراض است حکما

این نظم شفا بخش که شد چهره نما  
کردید تعاون شفا روح افزا

موسوم بریده گفت دهر در دوا  
باشد که روی علاج بر روی دوا

بیان آنکه پیشتر معالجات این نسخه از اختیارات و مجربان حکماست  
بچشم حقارت درین نسخه کردند

از گلشن صحت است این نعم سرا  
چون یافت در علاج امراض



شمار حکیم است علاج اکثر  
در وی مختار است کرای دانا

**علاج طلق در سر خواه سبب خلطی از اخلاط باشد یا غیر آن**

ای دیده ز در سر تویخ و غنا  
تر حرکت که درین است شفا

خطی بقیه و سبوس کندم  
در آب جوشان و در آن می کشد

**علاج صداع دوی یعنی در سری که از خون باشد**

کز آنکه صداع تو از خون شد  
چون دست دهد را و سیر او

شریت رگلاب قند و آب پیوست  
از ماش و عدس از ورکشیز غذا

**اشارت به سبب دوی که در صداع صفرائی هم صحت است**

در سر بود اگر از صفرا  
بیکر صندل یا کزکینز طلا

کافور و شکر سیاه و جوی  
کشد جو و ماش میل کن با کرا

**در سری که صفرائی باشد**  
**علاج اخین یا بد نمودن**

در سر از کشت ز صفرا پیدا  
کشینز صندل و کدو سار طلا

شریت ز بقیه سار و نیلوفر  
ماش است و کدو و ناز و کشینز غذا

**اجرای پاشویه است در آب جوشان و بعد از آن بطریقی که یاد بخانه دارد**

در مطلق افسار صداع ای دانا  
پاشویه مفید است نیز در حکما

خطی و بقیه و سبوس کندم  
با سله برای پاشویه اجرا

**نوعی دیگر از قول حکمای بزرگ**

ای نور دیده که صداع است  
کم از حرکت که درین است شفا

در سر بود اگر از صفرا  
بیکر صندل یا کزکینز طلا  
در سر بود اگر از صفرا  
بیکر صندل یا کزکینز طلا

علامت صداع صفرائی  
دوی سر است که درین است شفا



شکار حکیم است علاجش اکثر  
در روی مختار است حکم از این

علاج طلوع در صبح و است بطلان از اخلاط باشد یا غیر آن

ای دیده ز در درستی رخ و ضیا  
تر حرکت کن که در بر است شفا

خطی و بقیه و بسوس کندم  
در آت بخوشان و در آن می کشد

علاج صداع در روی یعنی در سری که از خون باشد

کز آنکه صداع نو بخون شد  
چون دست دهد را و بپزد

شریت ز کلاف قند و آب بپزد  
از ماش و عدس از ورکشیز غذا

اشارت بمطالعه صداع صفرائی نیز صحیح است

در سر بود اگر از صفرا  
شکر صندل و آب کزین شفا

در روی مختار است حکم از این  
در آت بخوشان و در آن می کشد  
در سر بود اگر از صفرا  
شکر صندل و آب کزین شفا

کافور و زیت کزین باغ بخورد  
گشک جو و ماش و بکلی با کرا

در سری که صفراوی باشد  
علاجش چنین باید نمودن

در سر اگر گشت ز صفرا پیدا  
کشیز صندل و کدو و سار طلا

شریت ز بقیه ساز و بپزد  
ماش است و کدو و ناز و کشیز غذا

اجرای پاسبان است در بطن و بعد از آن بطریق معوی باید انجام داد

در مطول اقسام صداع ای دانا  
باشوید مفید است بزوحکا

خطی و بقیه و بسوس کندم  
باشد برای پاشویه اجزا

نوعی دیگر از قول حکمای زمانه

ای نور و دیدن که صداع است  
کم کن حرکت و کدو و شریت شفا

در روی مختار است حکم از این  
در آت بخوشان و در آن می کشد  
در سر بود اگر از صفرا  
شکر صندل و آب کزین شفا



این است علاج در سردی قانا

نخیر طبع کن و با شوی بنالی

این برود علاج شکو

گرفت صداع نور صفرا پیدا

باید که خوری برای دفع صفرا

یا حبث بقیه یا نفوع مهمل

با آب آنا روش خشت آنا

صداع بقیه

یعنی که بود مله آن را بقم

هر گس نصداع بقمی دانددا

کو روغن قسط و قفون ساز

شرت بطبع بادیا آنده شد

طیار کند کبوتر از مهر غدا

صداع بقیه مهمل است

و بخار حکماست

از بقم اگر برضایی خود را

بشاند کنا گاه نمائی برجا

دست قنای حبث لطیفون

یا حبث یا زده یا حبث قنایا

صداع سوداوی یعنی

در سردی که است دواعلا

باشد سبب سردی چون سودا

مکد از گرفت سردی فقیون را

اگر ای شرحه و خود میزنید

و زدو عن بافته و باید از طلا

اشارت به سلاهی

که در امر سوداوی معید است

که عارضه ترا سبب شد سودا

در دفع سبب و اجبی عوملا

معجون بخار یا حبث افنیون

یا حبث سطر خود و سرفقت

علاج در سردی که از گرمی آید

بدین طریق که در سردی است

اگر ای که از شدت غم و غملا

زانسان که صداع سخت آید



درب کل خطی و لغات شیبوش	پیوسته بی علاجی ساز طلا
صدای که از صراعا صر کرد	علاجی است برای ای درد
چون که ماده توانائی دانا	و نشان که در سلفی بنام و از آسا
از غیر لادن مشک در ساز	که در غن زیت حل می ساز طلا
علامت یک در صداع	که بجز باشد از صحت برودنی
هر کس که در در بر بودی یا را	و از شدت آن در می بیند از آسا
چون نیم کوفت ز بینی او بلخون	و اشک بر سرش صداع از لطیف طلا
سقیقه یعنی در نیم صد	علاجی است که با ساد دانا
از در در شقیقه هر که باشد	ز آسا که بخود باشد او از طلا

افزون در این نسخه  
هم سالی و طلا را این بخار

کوفت زعفران بگوشت خیزون	از طلا و خیزون ساز طلا
علاجی است که با ساد از و پیده بود که بر روی هر که کشیده	
سر ساد که باشد بخت خور دانا	که در دفع وی نیست برودنی
از ماس و جوش غدا که و خیزون ساز	از سندان صیبت که خیزون طلا
هم در علاج سر ساد که از ماده صفر باشد	
سر ساد که کشد بیدار صفر است	یا آنکه بر آفرین سودا است
باید دانستن بلیت آنکه نهاد	در آب کل نشسته دست و پا است
سر ساد که ماده آن بلیت باشد	این نوع از علاج در نزد حکم
سر ساد که عارضه او از بلیت است	آفرود ملائکه و فراغت که کش

از طلا و خیزون ساز طلا

یا آنکه بر آفرین سودا است



در این کتاب که در بیان  
بیماریها و علائم آنهاست  
و در بیان علل و احوال  
و در بیان اشیاء و احوال  
و در بیان اشیاء و احوال

دفع شلخی برآید تقدیم	پیش از دفعه در دهان است
علامت بود در میان	که بحریب بود بر حکیم
هر کس که در میان آمده است	و زبانه حیات بر کران آمده است
بر صورت آب و چون یابی	بر آمدن مرگ نشان آمده است
علامت یک در میان	که از حیرت بخت مرخص
دلش کند جوهر سلامت	و زبانه عیش تلخ سازد کاست
چون شمع آید غرق و غرق	آنکه در میان صلیب آید جامت
علاج مرض شکیان	که باشد بحریب بر دایطیان
نشان که نشان است لال و لال	آنرا که بود در میان غم است

در این کتاب که در بیان  
بیماریها و علائم آنهاست  
و در بیان علل و احوال  
و در بیان اشیاء و احوال  
و در بیان اشیاء و احوال

هر که در میان بود و سخت بود	از ماده الحیوة کان معتم است
علاج حق و دعوت آن که بصیعیان	فان نشان و بطلان و کرم است
هر که در میان بود و سخت بود	آنرا که بود در میان حال است
از حق و دعوت آن که بصیعیان	فان نشان و بطلان و کرم است
مرض بود که عبارت از باطل بود	ندیش را خیر و طبع است
بطلان حق از جوهر کرم است	در باب و کرمه زود کرد حادث
بجوهر مفتح میگز حقنه	تدبیر حقان است و سود کرد حادث
این برود علاج و تدبیر حمو	
چون که هر از آن بر و سراج	چون که جوهر حق از آن سراج

در این کتاب که در بیان  
بیماریها و علائم آنهاست  
و در بیان علل و احوال  
و در بیان اشیاء و احوال  
و در بیان اشیاء و احوال



زنگنه تدبیر نکون ز علاج فانگاه نما ناده سوفال علاج

علاج سبات که خوابی باشد در عایت کرامت

اگر بود سبات در شمار و صلیح باید که بخواهی نایدا صلاح

شانی که ز نقل پوره ساز نکون ابواب بجایه را بود آن مفتاح

این بود تدبیر دیگر در سبات

در پنج سبات چون شود حکم ز انسان که شود فرده مانده

از حقیقه جیف اگر علاج تو کند از اهل بیت است و شفق چون

علاج شهر که آن خوابی از حد بدوست

چون راحت کن ز خواب طویل غافل بر شهر چگونه غافل گردد

اگر ز غفلت باد امر با غفلت مانند در سر سبب شقای مجل گردد

علامت بدد و بخوابی که سبب امراض است

بیمار که بیکاه خوابی برد باشد ز غفلت زردی بخورد

تقدیر ز غفلت زو و طیب دماغ زان پیش که مرغ روشن آید

علامت و آثار وقوع جنون

آثار جنون ز چشم پیدا باشد این معرفت حکیم و انا باشد

کوشش باشد ملازم بر برید و خود چشم همه بر صورت پیدا باشد

علامت جنون و علاج خیر که دنیا اهل طب و دواست

چون ناده سودا بر بند و آید شک بر روی نو و بر و



تویندن حرام نافع باشد	سود آرد نه هوش خود ببرد
علاج درد عین که مضمی و سوا است	الحی مانده حکیم دانست و انجین
هر کس که ز روی صدف عاشق باشد	از روی یقین عاشق صادق باشد
تویندن حکیم خاندان دل شکدا	و ضلالت علامی که موافق باشد
علاج مضر و ارا که کرد بدست	بدین سوره کرده مرید انا
آرا که بخار بعد سرگردان کرد	اطریق خرد کارا و آسان کرد
نافع آمدن تربت لب و آگاه	پوشته کباب مرغی باید خورد
علاج سندب عین که حکیم	بدین روی بود نزد اهل علم
از فعل عمار هر که بخورد بود	هنگام قیامت چشم بی نور بود

تویندن حرام نافع باشد  
سود آرد نه هوش خود ببرد  
علاج درد عین که مضمی و سوا است  
الحی مانده حکیم دانست و انجین  
هر کس که ز روی صدف عاشق باشد  
از روی یقین عاشق صادق باشد  
تویندن حکیم خاندان دل شکدا  
و ضلالت علامی که موافق باشد  
علاج مضر و ارا که کرد بدست  
بدین سوره کرده مرید انا  
آرا که بخار بعد سرگردان کرد  
اطریق خرد کارا و آسان کرد  
نافع آمدن تربت لب و آگاه  
پوشته کباب مرغی باید خورد  
علاج سندب عین که حکیم  
بدین روی بود نزد اهل علم  
از فعل عمار هر که بخورد بود  
هنگام قیامت چشم بی نور بود

تویندن حرام نافع باشد  
سود آرد نه هوش خود ببرد  
علاج درد عین که مضمی و سوا است  
الحی مانده حکیم دانست و انجین  
هر کس که ز روی صدف عاشق باشد  
از روی یقین عاشق صادق باشد  
تویندن حکیم خاندان دل شکدا  
و ضلالت علامی که موافق باشد  
علاج مضر و ارا که کرد بدست  
بدین سوره کرده مرید انا  
آرا که بخار بعد سرگردان کرد  
اطریق خرد کارا و آسان کرد  
نافع آمدن تربت لب و آگاه  
پوشته کباب مرغی باید خورد  
علاج سندب عین که حکیم  
بدین روی بود نزد اهل علم  
از فعل عمار هر که بخورد بود  
هنگام قیامت چشم بی نور بود

از فعل عمار هر که بخورد بود	هنگام قیامت چشم بی نور بود
علاج مضر و ارا که کرد بدست	بدین سوره کرده مرید انا
آرا که بخار بعد سرگردان کرد	اطریق خرد کارا و آسان کرد
نافع آمدن تربت لب و آگاه	پوشته کباب مرغی باید خورد
علاج سندب عین که حکیم	بدین روی بود نزد اهل علم
از فعل عمار هر که بخورد بود	هنگام قیامت چشم بی نور بود
علاج مضر و ارا که کرد بدست	بدین سوره کرده مرید انا
آرا که بخار بعد سرگردان کرد	اطریق خرد کارا و آسان کرد
نافع آمدن تربت لب و آگاه	پوشته کباب مرغی باید خورد
علاج سندب عین که حکیم	بدین روی بود نزد اهل علم
از فعل عمار هر که بخورد بود	هنگام قیامت چشم بی نور بود

تویندن حرام نافع باشد  
سود آرد نه هوش خود ببرد  
علاج درد عین که مضمی و سوا است  
الحی مانده حکیم دانست و انجین  
هر کس که ز روی صدف عاشق باشد  
از روی یقین عاشق صادق باشد  
تویندن حکیم خاندان دل شکدا  
و ضلالت علامی که موافق باشد  
علاج مضر و ارا که کرد بدست  
بدین سوره کرده مرید انا  
آرا که بخار بعد سرگردان کرد  
اطریق خرد کارا و آسان کرد  
نافع آمدن تربت لب و آگاه  
پوشته کباب مرغی باید خورد  
علاج سندب عین که حکیم  
بدین روی بود نزد اهل علم  
از فعل عمار هر که بخورد بود  
هنگام قیامت چشم بی نور بود



زنده است جوهری از او ایضا

کابوس که بعد از خواب بیدار شود و گویند او را کابوس و گویند که بیدار شود

در حالت کابوس خطرها باشد

هر ماده که هست تو جبر از عت

علامت بد در کابوس

از کثرت کابوس خند باید کرد

گویند تا آن جنون یا سکه

خند یعنی که خند عصب

چون خواب کند که خند عصب

فما حال کذب که از آن باز ماند

کافور و بانی و در غایت طاهران

فالج یعنی باطل شد حرکت بدن در وقت در وقت

نصف بدنش بماند از حرکت فرد

از آن حال تا روز جاری

هم در علاج فالج گفت حکیم دانا

در مذهب چهارم فلج شاید داد

از نیم کبوتر نیمه آب خود

این در علاج فالج آمد

از نیم کبوتر نیمه آب خود

دانا علاج این مرض بود



این عصاره را در آب حل کنند و بنوشند

سپید دهن که از آن روی فروید و آب بر شفا یافت از آن فروید

این علاج دیگر است از روی حکم در بکر

سنگ جو آثار شفا در خود دید

که در غن فسط و قزو و شیراز

لغو یعنی کج شدن چشم و رو

انکه بعم لقوه گرفتار آمد

دایم باید جو ز بود در دهن اش

این بر علاج لقوه باشد

چون علت لقوه روی شود

بر کنندنای عایت را بیا د

این عصاره را در آب حل کنند و بنوشند

باید خورد و سخت اگر از ج دفعه

این بر علاج لقوه باشد

شهر این است نزد آب است

آینه حیوان که در خانه ناز

عنه یعنی از رید عضو

از بلم اگر عضو را عنه فناد

بفرستد از خر و جماع بخورد

احلاج اعصاب یعنی بریدن عضو

چون عصب کس چیدن آغاز نماید

چون عصب کس چیدن آغاز نماید

این عصاره را در آب حل کنند و بنوشند

این عصاره را در آب حل کنند و بنوشند



گردن شکست فلان بیل کرد  
از تنه و مراح در دفع مواد

نشج معنی ریم کشیدن عضو است  
حکیم اینجس که اندر او را

از بلغم اگر عضو نشج یابد  
آسایش و راحت ز تو دور یابد

ز همانکه در تنه تاخیر کن  
الا مرض از تو دور تر نشاید

نقد یعنی راستان عضو چو زکود  
علاجش طباجس کرده اند

در عارضه مملدای نیک نهاد  
میدانکه جویت همه فایده داد

گروه عن شیخ حسن و بنه گفتاد  
بسیار عالماند که دفع مواد

علاج بر اینست که دانه را اندر نیک  
حکیم که در این

نیم را اندر نیک نهاد  
بسیار عالماند که دفع مواد

باینکه جویت و طبع است  
بر فیه طلالی مرد را شود

سر بقلب و معزایه یعنی که بر اندر  
مرد را در دست است علامت

در فیه اگر سر که زواید شد  
ضعیفی چو بدید ما عاید شد

نقد یعنی مواد که در تنه خورد  
تشنه یعنی عافیت یابد شد

سلاک که کفایت از غلطی و حرمت  
نبرد حکیم اینجس که علاجش

که ملک تو غلطی نماید بنیاد  
ز هزار مرتبه دفع سبب الزیاد

پوسته بیاض یعنی بر این خرمه  
بار و عن کل هم کن وی ساز خداد

شراب یعنی زیادتی و ملک الی  
علاجش بر اینست که در نیک

شراب که در خرمه نیک کرد  
عم در نیک و نیکان کرد



کای که با ناله می کنند  
فی ماله و فی عیال و فی عیال و فی عیال

غریب می بود در کوچه چشم از حاشیه علاج بر چسب کرد دانا

در گوشه چشم اگر قرص روی شود  
شاید که شدای دل تنیده فرو شود

پیوسته صفای ماسر و روی می  
انگاه تو چشم دانا حق به بود

چرخ دینی که یکست بل که برداشته بر کهای دریم با تو رسید چشم

گفت ترا چشم آید به بود  
شادان خضر رخ جوب در آرد و

شادان خضر سبقت میفتد  
اعبر ز برای هر دو میند از دود

ردیفی در چشم و سار  
کمال چینه که علاج بر نسب

ای دیده علاج سبقت آید باشد  
شادان

نذر ببرد با دانه ها

ردیفی در چشم  
علاج در چشم نیست ای

بیمار که از مدلا لیت میفتد  
به آن که دود و کوشه می بیند

در تقویت و تقیه نماید سخی  
جوهر دارو برای خود بگزیند

علاجی تازه از بهر مد کن

بیمار که از مد بسخت دید  
از دزدانمان یافت جود است بگزیند

بعد از برهین و اکل اکل خرد  
جشنام و نبات مرد دانا بگزیند

طریقه یعنی نقطه سرخ را بگوید بر سید چشم علامت را بگوید  
چرخ دینی که یکست بل که برداشته بر کهای دریم با تو رسید چشم

بیمار که از مد بسخت دید  
بیمار که از مد بسخت دید



فِي خَوْفٍ يَكُونُ كَقَدَرِ الْمَدَدِ  
يُنَاسِئُكُمْ بِكُمْ أَشَادُ

علاجی دیگرست از بصر طفره

از لخته دین که بخود شود  
ز انسان که بی ضعف و قوت شود

ز قمار بکشتن و روشایا که گناه  
کین عارضه از دین تو دور شود

دفعه یعنی آب رقیق از چشم  
حکیم گفت علاجش چنین است

که دفعه ز کوفی بود ای ای هر دو  
از سره تراشع می خواهد بود

در ماده مریض ز سر دی باشد  
بای ز دوا ای با سلیقون می شود

فصلی در پیش چشم  
حکیم از دوی سنتی است

که علت قرصه گفت و می بیند  
بیش از آنکه ازین مریض بپایند

چون دین زنده پاک شد علاج  
آسوده شد آنکه شان کشته شد

علاج بیان کرد بعد از قوه پیدا شود  
انجمن باید بود و در ایام

بعد از قوه بیاض اگر ظاهر شد  
دفعن تمام مشکل و نادر شد

از خرم کبر و از صغیر است علاج  
کز آنکه حکیم حاذق و ماهر شد

آنکه ای کبری در شدت عید موضع روشایا چشم است  
علاجش کمال است

ای دیدن زایش از رحمت جعد  
از از زجتها و مبحث بعد

که هست سبک کردن چینه شن  
از شقیه هر چه بهتر نبود

صیقل الحیدر یعنی تن شدن شقیه عینه  
باشد علاج ای نیز در علاج

صیقل الحیدر علی حکم باشد  
استایلین بسیار و ناقص کر باشد



۹۰: یغوراشد

در چشمه خیالات جوید اگر دید  
که رتبه کوز از خیالات بیا

کَرَنَقِه کُزْدَانِ خِلَانِ بَعِيدِ

خوشنایا بدو و شکو کاره

وَلَا تَقْرَأُ فِيهَا كَاذِبًا ۖ

تَدِيرُ شَفَا زِلْفِ اللَّهِ بُوَدَ

از دست کسی که مرد آگاه بود

اولا لآل بنون كفت بد

[illegible]

و کشف کن که مغرور خواهی شد

علاج كرم دهنم بفتح الهمزة

فَنَزَّلْنَا غَمًّا وَأَفْزَقْنَا عِلْمَهُ

هر روز و هر یکشنبه که رفع ببرد باشد

حکیم گفت که تدبیر این مرد است

از پنج چهره شکسته خطیر گردد

نافع باشد بر روز ناطر کرد

1844

کوتیقہ بدن کوفی شاید

وَيُؤْتِي كُلَّ شَيْءٍ قَدْرَهُ

155

1870



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين

علاج امراض گوش  
گوشه اولی یعنی پیش گوش  
زیرا که علاج این مرض کم بود  
که خواب فرون است زایع باشد  
طین یعنی آواز گوش  
میتد آنکه طین ز قوت خیر باشد  
که ضعف دماغ است بکین تعویض  
وجع الاذن یعنی درد گوش  
ایده قیج نمادن ز صغر است  
آنکه بوی خوش از او بیاید  
علاجش که در او از روی حکمت  
زان زهری روی و سها انگیزد  
آنکه بوی خوش از او بیاید  
علاجش که در او از روی حکمت  
زان زهری روی و سها انگیزد  
آنکه بوی خوش از او بیاید

گوشه اولی یعنی پیش گوش  
چون کشت بدید قوه کوخیزد  
چون بود قدیم قوه کوخیزد  
دخول الماء فی الاذن یعنی داخل آب گوش  
هرگاه که در گوش آب نماند  
دخول الحیا فی الاذن در آمدن حیوانی در گوش  
هرگاه که در گوش حیوانی بیاید  
علاجش که در او از روی حکمت  
زان زهری روی و سها انگیزد  
آنکه بوی خوش از او بیاید



چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت
چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت
چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت
چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت
چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت
چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت
چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت
چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت
چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت
چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت

Handwritten marginal notes in Persian script, likely providing additional medical advice or commentary related to the main text.

چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت
چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت
چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت
چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت
چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت
چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت
چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت
چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت
چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت
چون تشنه گشت از آب غلظت	چون تشنه گشت از آب غلظت

Handwritten marginal notes in Persian script, likely providing additional medical advice or commentary related to the main text.

Handwritten marginal notes in Persian script, likely providing additional medical advice or commentary related to the main text.



و اما غذای آن جو کشت است  
بیشتر و خشک تر است پس باید خورد

**بیم در علاج نکام**  
**علاج نکام** آب چغندر و آب

در دفع نکام سردی نان خورد  
در کشت کسی که شربت در ناف خورد

نخود آب بود غذای نیکو  
بر فیز آب سردی باید کرد

**علاج امراض روی ماری** یعنی آب سیب تمام روی او ریخته و آنرا سرخ باید  
از علت شترانت ناز میابد

زین عارضه در دل ناز میابد  
از صدل سرخ و اخضر و اعلی

فصل است علاج بقیه باطلا  
علاج ادرسانم که خردیال بکند

تست که در روی عارضه  
علاج ادرسانم که خردیال بکند

از باد و شتاف و مری که وجود نمود  
که در شکم عقل او وجود نمود

نرسد عرق به بدنت میسر است  
و اما مالتی که دستور بود

**علاج امراض لب** نشوای شکر یعنی شکر لب  
علاج امراض لب نشوای شکر یعنی شکر لب

در عارضه شقاق ای دل بچند  
نکال آب و مردم بر گوشت خورد

چون روغن بادام و کدو و کدو  
بکاشک لب شکر لب خورد

بیاوریم که شقایق باغ باشد  
حکم آن در امر حین جان کرد

لب از مرض تشقق آرد خورد  
و اما غذای آن اگر خورد شود

که زانکه در مرغ و اسفند  
مرهم سازی بر آن لب خورد

**درم الشفا** یعنی آب لب  
حکم که عارضه حین جان کرد

از خون لب اگر در خورد  
پوشه غذای عقل او خورد



که فصلی است بر سر کب خورده  
بیشک کردی در مرغ و مرغ و مرغ

**علاج امراض عات**

بزرگ ملکها پنهان است

چون ریخ قلاع از حرا و خاک

در گرفت خود تران علامت باشد

فصلت علاج و اطباء شرعی

ترتیب در روی که کفایت باشد

**م در علاج و علاج**

چین فرمود دانه ای و دانه

که باعث این سخن برود باشد

البته در آن زیادت باشد

بی باش بران خاورد و هر دم

اشد که این موجب صحت باشد

**سلاح الما** از الما یعنی آب انداختن  
علاجی است برای بیله کردن

که از دهنش آب بقدای می رود

بدر که علاج بیله کردن

باید به زدنات برهیز نمود  
کفشد و بشوین و بشوین

**علاجی که کرد این را حکیم**

در ریخ بحر یعنی بدوی ها

در ریخ بحر تنقیه میداند نمود

**علاج امراض دندان و جع البس**

آتش شری زدن دندان باشد

عاقبت و حافیه که و ما و الورد

**بست ندر او و بی آسمان**

شیران خوردن طم ای بال

علاجی که کرد این را حکیم  
در ریخ بحر یعنی بدوی ها  
در ریخ بحر تنقیه میداند نمود

بدر که علاج بیله کردن



آن خوردن ساق مرغ و تخم مرغ  
فدیه و علاج آن هفت دان سیاه  
درد اسهال یعنی کم دندان  
علاجش پنجه کردن دندان  
کافت دندان تو باشد از دود  
بیشاب و علاج این مرض زدن  
بر آتش بنفشه بزخم پیاز  
زان سکه در آید بدعا شعله  
علاج امراض کوشنج دندان  
جو مشت شود زخم خوراک آید  
استرخا الله یعنی شل کردن  
گرد و علاج آن کوبیده شلاید  
کمانه کلان در کوشنج کوزن  
می سازند کوشنج می فرایند  
نمایند که علاجش خون من کوشنج دندان  
آن لکه کشتن گهای بود  
نام و جفا دادن دندان شود

کلان و کلان کوشنج کوزن مسخوق  
بر لکه می باشد که شش و هفت  
درد الله یعنی آما برخ دندان  
حکیم دانش امور این سخن کرد  
از خون و دم لکه جوید اگر دود  
از فصل علاج آن مهیا گرد دود  
که خط در کوبیده شود زخم حکیم  
جود رفع سبب کوفت دندان  
تا کل الله یعنی خنده شد کوشنج دندان  
علاجش باید زخمی کرد  
چون خوردن شود لکه آن لکه  
زنها بر تو این طار از یاد  
مرجان سفید حرق و کند و نه  
بایر که عضل سوخته داده داد  
علاج امراض زبان بطلان اللغه  
بالمشیدن چسبند و بیاید  
که حرق ملاق و اقصوری باشد  
در دوق طعامها فوری باشد

در کوشنج



خون دفع کنی ملاده علقه را  
یکای مریه اکل و مضروبی باشد  
بشک لسان یعنی کزانی زبان  
علاجش از ده چک چسب است  
آنگاه که کزانی زبان گشته بپسند  
از کلشن برفت و علی بن حنیف  
باید که کند عرقه از خوردن و غل  
و خوردن جلد از بدست رسد  
و دم لسان یعنی امراض زبان  
طبیعت سرد این گفت خبر  
ایندل دم زبان که از خون باشد  
سرخ زبان ز سرخ بنروز باشد  
که قصد نکند و سرش بر خورد  
شک نیست که آن حریفه بخورند  
نفس لسان یعنی شش دندان  
این است بصر علاج و بند حکیم  
آنگاه که زبان خشک بماند باشد  
و نیز که نشان خرمجند باشد

اگر شیره خرمه و لعاب پیوست  
کو خفیه کن که شمع باشد  
خرمه لسان یعنی سوزش زبان  
حکیم گفت علاجش از ده چک چسب  
آنگاه که شقاق زبان پیدا شد  
از دست زبان خویش آگوا شد  
باید که کثیر و لعاب پیوست  
کبر زبانه که دافع این باشد  
جفاف لسان خشکی زبان  
علاجش از چسب باید نمود  
آنگاه که زو طحری زبان می سوزد  
وز دست زبانش بد جان می سوزد  
که زانکه لعاب غم ای دخیل  
باقند خود در روح روان آفرود  
علاج امر از حلق و دره الله یعنی دم ملاده حکیم گفت چسب پیوست  
این غاصه ملاده هاید باشد  
نیز غصه صد کار باشد



این عارضه را اگر سبب باشد خون  
بیشتر از این که در بدن باشد

بیشتر از این که در بدن باشد  
این عارضه را اگر سبب باشد خون  
بیشتر از این که در بدن باشد  
استرخا الهیه یعنی سست شدن  
علاج این عارضه را در جلد باید کرد  
گرفت شود ملائکه از عروق  
خود آب برع و در عروق باید خورد  
بیشتر از این که در بدن باشد  
و انگاه با یکا مریض خورد  
استرخا الهیه یعنی سست شدن  
علاج این عارضه را در جلد باید کرد  
گرفت شود ملائکه از عروق  
خود آب برع و در عروق باید خورد  
بیشتر از این که در بدن باشد  
و انگاه با یکا مریض خورد  
استرخا الهیه یعنی سست شدن  
علاج این عارضه را در جلد باید کرد  
گرفت شود ملائکه از عروق  
خود آب برع و در عروق باید خورد  
بیشتر از این که در بدن باشد  
و انگاه با یکا مریض خورد

این عارضه را اگر سبب باشد خون  
بیشتر از این که در بدن باشد

این عارضه را اگر سبب باشد خون  
بیشتر از این که در بدن باشد

این عارضه را اگر سبب باشد خون  
بیشتر از این که در بدن باشد  
علاج رسول العلق العلق یعنی در آمدن علق در بدن  
هر دم یکبار روزی دو خون بی مریض  
البته سبب آن ملک با سوزک  
قرصه الکلی یعنی نیش شدن کلو  
علاج حکیم است بیشک موثر  
از نیش کلو نیت بلای بدست  
بیشتر از این که در بدن باشد  
و انگاه با یکا مریض خورد  
شب العظم و الشوکة الکلی یعنی بد شدن استخوان و کلو عارض  
بیشتر از این که در بدن باشد  
و انگاه با یکا مریض خورد

این عارضه را اگر سبب باشد خون  
بیشتر از این که در بدن باشد

این عارضه را اگر سبب باشد خون  
بیشتر از این که در بدن باشد



تا جگر و دانه سفت بزرگ  
کارند بدین خوردن و درین کار

دم المری می آید و طعام از حلق می آید حکیم کرده علاجش درین است

بحر ای غدا که اگر یافت ضرر  
زنها که نیک منجبت را بیکو

چون کشت شخص سبب دانه را  
دفع سبب نماید بی اهل نظر

بعده الصواب یعنی که نیک آید  
علاجش درین است

آزاد اگر گرفت نبوده بهتر  
از اکل نبات و سبک دانه

بدان و درختین و انجیر نکومت  
مخواب مرغ و شلغم ای پاک

سعال و سینه  
علاجش درین است

دانه تر و علاج ای پاک  
میدانند که بود دانه و دانه

دانه تر و خشک از زبان و خفاش

شربت می سازد و این خوردن باز بیکو

بعضی سبب نفس

علاج این مرض

باشد بدین سبب دانه و غبار

بوی بد و آب خشک و دانه

دانه تر و برهیز از سبب است

میخورد عرق بید و بید

نفت لقمه یعنی برآمدن

علاجش نکو کرد

از نفس الدم بدن شود و درین کار

زنها که توان مرض را بیکو

چون شربت اینها باشد نافع

با سوده صغ و کله بادار بیکو

علاج امراض سینه سل یعنی برکت علاجش درین است

چون علت بکشت می آید

آب و شیر خرازد و باز بیکو



در این کتاب که در بیان  
 احوال و عیال و دین و دنیا  
 و هر چه در این عالم است  
 و هر چه در آنست  
 و هر چه در آنست  
 و هر چه در آنست

فردی علاج این مرض شود	بیک روز با نوار مع الفهرست
ذات الریه یعنی هر مرض	حکیم کرد علاج این مرض
در عارضه ذات ریه هست خلط	اذا شربوا من و عدس و منکند
در ذات ریه شربت نافع تر است	اذا شرب بقیه و کل یلوفر
شویه و ذات الریه بیکند	حکیم کرد علاج این مرض
اند در مرض شویه بود خلط	قدیم بقصد بایسته او را
رغبت فرمایید عتاب کلاکت	میوشند نام شربت نیلوفر
ذات الصدغه و ذات الریه	چه میگویند علاجی بود حکیم
ای سینه بخارج همه اهل نظر	از خنثی ذات صدغه و ذات الریه

در این کتاب  
 که در بیان  
 احوال و عیال  
 و دین و دنیا  
 و هر چه در این  
 عالم است

تا به اندک از آب جو و ماست	از نیلوفر مکان تو شربت میوش
اشارت کند در شویه ذات الریه ذات الصدغه	حکیم کرد علاج این مرض
اها که حکمت اندک اناش و قر	قد دفع مرض اناش بیکند
در شویه و ذات الریه و ذات الصدغه	کردند عمل حقنه و زعفران حذر
علاج احوال و عیال و دین و دنیا	تدریس و علاج این مرض
در شغف دلای و راحت جانها	با فوکه اهل علم و حکمت آمیز
هر جا که بود دود و دلیخته و دلاکت	جود برق از آن آتش سوزان
هم در علاج خنثان	علاج این مرض و دین و دنیا
در شغف دلای و راحت جانها	در این کتاب که در بیان



بروگان خستگان کرده باشی بابت

م در علاج خستگان کرم به پیر حکیم علاجی بگویند

از گریختن طبایع و دل کرده دین

از هر علاجی دل به برگیرند

م در خستگان

ای آنکه ز سر دی مرایی نماند

بازویند که از رخ و غیر و عود

عاریت غنی که خوش بود

چون ملک غش و ضعیف دل شد

در صحت تن در مرض کرده باز

در علاج خستگان کرم به پیر حکیم علاجی بگویند

که کل نوبان کلین برز و شرف

علاج امراض نپسان

ای دل و دهر شوی خود و دراز

با بوند با قلی سحر کوب هم

قله الله یعنی کوی شیر

چون که در دین شایان باز

نیو نور عاریت بولیم ما

علاج امراض عده و جع معده

اندک جع معده نمایی حواس

میدانند شود معطل از روی قیاس

طبیان انجمن که نند علاج

ز بهار و بهار و فصل بپرداز

دام یکجین ضیادش بی ساز

علاجی که در دین شایان باز

طعنش چون دین علاجش ساز

رعب و یکن شرف و بلور زبان

علاج در دین معده انجمن

میدانند شود معطل از روی قیاس

علاجی که در دین شایان باز



در مصلحت و در معده از آفت آورد  
بهر شکر و در آفت و بگوید جامه است

**م در علاج معده بیان کرده اند این**

که منشأ در معده صفر باشد  
از سفید آن نماز قناعت و سن  
و هست سبب بغم خام ای دانا  
اخراج کن و نوش انگش و سن

**این نیز دواي در معده است**

که طبع در معده در یکدکس  
کین در دوا نصیاب و داند و سن  
شکل خورده و کند و دانا  
و آنکه خورده و داند و داند و سن

و دم المعد و ای دانا من معده  
آما من معده را بنود و سن

ای دانا و داند و داند و داند  
فصل است علاج که در داند و سن

آسیاب و دم که در داند و داند  
بهر شکر و در داند و داند

که در داند و داند و داند  
بهر شکر و در داند و داند

دو شربت لب و داند و داند  
و داند و داند و داند

فواقد معنی حکم  
حکیم که در داند و داند

از داند و داند و داند  
و داند و داند و داند

که در داند و داند و داند  
و داند و داند و داند

صفت که در داند و داند  
و داند و داند و داند

در داند و داند و داند  
و داند و داند و داند



لست بکتاب و تافته تنقید کن  
آگاه کلام و مصطلک کن

جمع البقر عبا را از کربکی تمام اعضا با سینه باده بقطع علم فی الجمله علاج

بدن مال کنی که هست جوع البقرش  
دزد که اگر بود نیای از رشتن

بروین اگر سبیل و عود و کل رنج  
تغذیه کنی نیک نیای در گشتن

شهر کلیه عبا از بسیار سبیل بعد از آنست  
علاجی معالج این است

از شهر و کلیه همه در حاضر باش  
میخورد خود و شکر و اگر آب باش

فان چیز که میزد و ترش و شور بود  
بر غیره تا و دان که بر آن می باش

فساد هفت گانه را سبیل که در نشان است  
بزرگ و علاجش بر کرده اند

آنرا که بود سبیل کل بدن باش  
روغنیه و روغن می و اسهالش

تسلیم شده مرغ شور و بریان  
از این سینه و دانه آرد

عصیده یعنی حرک واد فاسد که بقی اسهال دفع شود علاجش

از عصیده جو اسهال و کرد و نامش  
فی آرد و اسهال و کلی آرد عشق

باید که دهی رنج آب سماق  
چون مرغ دهی بده بغیر مالش

علاج اسهال حرک ودم الیکد یعنی آما حرک با رطوبت بود که علاجش

او را بر حرک اگر بود از خوشش  
نزد که کن ای دل از بدن برود

کر تاده و دم بود خلط در کن  
آنرا که گشت نشود از خوشش

عطش نه طبعی تشنگ بسیار  
علاج آن خلط است که نامش

از خلط که با خود سبیل از خوشش  
و نه از روی سخی کن سبیلش



دَنَاغِدِيَه اَسْ تَمْرُ مَلِكِيُو دِيَه

ضعف الكبد يعني ضعف حكمي

دُرُضَعَفْ بِكَرْزِشْكَ وَارِشْخُو

شماره سده بان زانیه و شری

في القدر المذكور

شق

میں نے اور از شک و اما زیکا

[illegible]

عَازَةُ كَبِيٍّ كَمَا بَاشَدَا سِتْفَاكِي

جون تشنه شود شربت را بک  
قصوم خرد گشتد در جایش

من علاج مرض استسقاء است

از غیب کز شفا دهد جبارش

کَہُتُجْکُمُ کَلَامًا عَزِيزًا

کتابت در کتبخانه

وَمِنْكُمْ مَنْ يَتَّبِعُ الشَّيْطَانَ فَهُوَ كَذِبٌ

خود را است پس اناندر ما دینست  
انکه بصف اند با حاست

بقا الصفة بعد ذلك

خواه که شوی از سلطان زود نکلا  
مهر ز عرق کاسی خاص آگاه



بمشق و سکین تنگی در تناس	بمذاق قری کاسی و شربت رزق
اگر داری در پیش آینه	علاجی دیگر است از روی
اند در آن فضا بود اصل کفن	بشوی علاج دیگر ای غرض
این قول شیخ است از روی انصاف	و انگاه بتخلیل دیگر سعی
علاج امراض بر ورم الطحال یعنی آماس	علاج آن بسی بدقی
زینهار سدد کن زغذای قاص	هر که ورم سپرد کرده عارض
ببخور که شفا غیب گردد فاش	فرصت بگوش و سکین
این علاج است با صبر و مدا	بمحل الطحال یعنی بآبد و سپر
و انگاه کند غرض چمد غایط	ای باد سپرد کرده قلب متاعط

علاجی دیگر است از روی

علاجی دیگر است از روی

تا قری چشم در مکر و ساقط	بوشق بخور شربت زیناری
علاج اسهال معوی که بعایت قوی باشد	نویا بر مع نزدیک خورد
سرای که ز اسهال بمالی محفوظ	میدان تغیر هوا و انکس
از فضل آب سرد چون میضری	میدان مزاج خویش را بسط
علاج نوعی دیگر از اسهال که	هکمای مآخرین فروده اند
در علت اسهال علاجی جامع	از قول حکیم گوش کن ای شافع
حتی الامرات و زنده و بانی	انکه کل محتوای صندل نافع
اسهال منراوی یعنی بسیاری اجابت طبع که از صفرا و اخضر	بسیار
اسهال اگر شود ز صفرا واقع	میکان سقیر شربت و زانافع

علاجی دیگر است از روی



تغذیه نادره برنج بایک شربت زرد	این آفتابیه هست این مرض اذراع
سج یعنی پیش روده	زرد حکیم هست علاجش برنقط
تا عارضه سج زرد برده فراغ	هر دم به هله باغ دیگر زرد فراغ
خواهی که شب سخت تر از روز شود	از رنگ و از بخار از فردی حفاغ
مغص یعنی در روده و کرم تا	حکیم کت علاجش این طریقی بود
ای دوست بدان که در بچیدک	در دی صعب است و بوزن اول
که ماده بلغم است مثل میده	در غیر نود شربت دنیا کفایت
قوی در روده با قیاس	خرد سندها که تدبیر نیست
بیکار نماند هر نوع شیاف	زیر که بعد نفع بودم زین شیاف

این آفتابیه هست این مرض اذراع  
زرد حکیم هست علاجش برنقط  
تا عارضه سج زرد برده فراغ  
خواهی که شب سخت تر از روز شود  
مغص یعنی در روده و کرم تا  
ای دوست بدان که در بچیدک  
که ماده بلغم است مثل میده  
قوی در روده با قیاس  
بیکار نماند هر نوع شیاف

چون فایده شیاف ظاهر نشود	آنچه مریض را مدارد به عاف
حیات که در معده گویند	تغیر و علاجش اینچنین است
ای دل ز برای کرم معده	فیل و جتیل و بزرگ از بکت
با ترید و قسط و سرخس و ترس	میگوب و شیر کاه و بنج و سلف
حب الفروع که کوه دانه ناسد	علاجش اینچنین گسترده است
از لجه که دانه که باشد مغوف	خرد ما و بزرگ و جوز از مری و غر
ترکیب کن و محل خوابش بخور	کان کرم بلبلد از نوکر دم صوف
الدی الی شبهه دود الحل یعنی که سبیه بکرم که تغیر و حکیم و شیاف	
چون روده بیدار دانه که زنجیر	خار دانه آن سغدی با رطوبت

این آفتابیه هست این مرض اذراع  
زرد حکیم هست علاجش برنقط  
تا عارضه سج زرد برده فراغ  
خواهی که شب سخت تر از روز شود  
مغص یعنی در روده و کرم تا  
ای دوست بدان که در بچیدک  
که ماده بلغم است مثل میده  
قوی در روده با قیاس  
بیکار نماند هر نوع شیاف



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

نوشاف زخم شویز بکس	تا باز زده زخم از کرم ضعیف
زیر صادق می کار را سبب	علاجش را چنین کن ای درسد
باشد جو زخورت از خیر صادق	شدن اسر عکده و ریختن لایق
رو باز بود نه اش بده در کرد	یا بر شفا گفت حکیم صادق
ز جگر از بی کمان دروین	حکیم کرد علاجش این طریق که
کرد ز جگرین زخیر غیر صادق	بسیار بود کلام صافش لایق
مخون بخت جو خور دکن	کرد طبعش قوی با مر خالق
امراض متعدد علاج نیست	بواسیر که دانه چند بود بر ستر
چون گشت بواسیر قرین از خنق	افتاد درین زج بندای عین

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

باید تعقیب از حکیم است شفق	فی الجمله زحمت قل و کوهان شرف
تدیر و علاجش را چنین است	تسوی تعد یعنی شویز شدن
این علت علاج کن از تدقیق	در متعدد اگر شفاق کردید در تقی
برهیز تا بقول اهل تحقیق	از سبب بی و یقین و مافات
حکیم از هر ناحیه چنین دوا کرد	بیان می کند شفا تعد را بفتح
باشد نافع ز بهر سرفرد شق	معز قلم کا و عفتل از رق
مرم نیک شفا طلب کن از حق	کوهان شد زخم کن و هر دورم
ایست علاج آن به بیان حکیم	و دم متعدد یعنی آمار ستر
گرفت زین نقد شاید لایق	مقتل جو و دم کند حکیم حادث



چون مستند منور ابدی است	این است طریقی حکای ساین
بج الکلیسی باد کرده	حکیم گفت که این باد را علاج است
چون کرده رنزد و رنج ببرد	آزاد حصه کرده میدانیشک
هر چه کند زینج سنک و خود	ند صبح زیادتاک در آب شک
این بر علاج باد کرده است بدان	
در کرده با شغال زردای دیوک	میدان که بود ماده نادی بیشک
کرمانه اصول یل سازد هر صبح	کردن سنی تمام او را ممدک
صفت الکلیسی معبر کرده	کرمانه که علاج ضعف خوابی است
در ضعف الکلیسی کن جل آفتک	مردانه فلویای نیک آرمشک

این باد را در وقت صبح و عصر بخورند  
 و در وقت خواب هم بخورند  
 و در وقت بیداری هم بخورند  
 و در وقت خواب هم بخورند

از عقلت کرده کو قضا است بگویم	از قوه کرده سخت که بدو شک
و دم الکلیسی مدم کرده	علاجش که بودی ای خرد
کرمانه کرده نمایا در آب	از حدین اشیا میضرا شک
هر خط که آن حجب این عکس شد	اخراجش کن نابدت کرد پاک
فرد کرده یعنی پیش کرده	بر روی که علاجش ای جوانمرد
ای آنکه در پیش کرده کشتی با مان	در وقت که قشرها بود تخم شال
یکدمه طرفی بر فز ز دست	نیزن تو سر و شسته اگر چکان
و دم شانه یعنی آماش شانه	زنده برش جای که کشت غافل
ای از و در ممانه مانده بد حال	و در عین که بود و شک کرد لال

این باد را در وقت صبح و عصر بخورند  
 و در وقت خواب هم بخورند  
 و در وقت بیداری هم بخورند  
 و در وقت خواب هم بخورند

این باد را در وقت صبح و عصر بخورند  
 و در وقت خواب هم بخورند  
 و در وقت بیداری هم بخورند  
 و در وقت خواب هم بخورند

این باد را در وقت صبح و عصر بخورند  
 و در وقت خواب هم بخورند  
 و در وقت بیداری هم بخورند  
 و در وقت خواب هم بخورند

این باد را در وقت صبح و عصر بخورند  
 و در وقت خواب هم بخورند  
 و در وقت بیداری هم بخورند  
 و در وقت خواب هم بخورند



بالمشقة من دم صقر القز	مضغ كز و مسهل و ده درنگال
حصاة المثانة معنی سنگ مثانه	علاجش با مهارت هست
از سنگ مثانه هست صد گونه	نیز دنج شود مقام مسکورا نبال
به از جگر بود و نبوده جگر	نزدک اسکیم ای بشد و خصال
قرحه المثانه معنی ریش مثانه	علاجش وقت بسیار دارد
قوت شود از ریش مثانه غاطل	دردی کرد و عظیم از آنش حاصل
جگر کشت مثانه را که باید دانست	در شربت ریواج سفوف ملول
جرثمه المثانه معنی کرم مثانه	باین طریق علاجش حکیم فرموده
ای از جگر مثانه گردیده ذلیل	کو به حق کوش کن از دوزخ ذلیل

علاجش با مهارت هست  
نیز دنج شود مقام مسکورا نبال

علاجش با مهارت هست  
نیز دنج شود مقام مسکورا نبال

علاجش با مهارت هست  
نیز دنج شود مقام مسکورا نبال

زنگار و قزوین از شیر انان	میوش و شفا طلب از بیکر
خلع مثانه معنی ایجاری مثانه	ملیحه و علایق با طاهر
در خلع مثانه نکتہ ای کامل	بشوا که تراود علاج حاصل
کودک جگر بان که باید خوردن	خالک تر حلقه و حوض ای خال
قطر البول معنی کید بول	انهم احفظنا حکیم کوه علایق
قطر البول هر که دانند ای دل	از لذت زدی ندانند حاصل
مترید بطوس اشنا بخورد	روزی در می صد شفا حاصل
عسر البول معنی دشوار آمدن بول	حکیمان علاجش حکیم فرموده
از عسر البول ناله کشی بول	از اکل میزدانست کوه بول

علاجش با مهارت هست  
نیز دنج شود مقام مسکورا نبال

علاجش با مهارت هست  
نیز دنج شود مقام مسکورا نبال

علاجش با مهارت هست  
نیز دنج شود مقام مسکورا نبال



گرفته اند و این نوعی است که در بول  
 آسان آید بول که در بول  
 حرم بول یعنی سوزاک  
 علاجش این نوع فرموده اند  
 از علت سوزاک جوابی آید  
 و نکاو و براز سازد و بول آید  
 هر دو بر قرص کالج بنفشه  
 با شربت خرقه ضم کن و آشام  
 سلس بول یعنی باغیان و سلس بول  
 اینست علاج آن بر ملک حکیم  
 هر که باغی از سلس بول درم  
 از کند در سلس و خرقه بول  
 با شربت سبزی و بول بنفشه  
 تا آنکه شوی خلاص از دردم  
 بول کردن در بول خواب  
 علاجش بر ملک دا ناجین  
 از علت بول بر قرص این عالم  
 خواهی کردی و بول بول

این بول است که در بول  
 باغیان و سلس بول  
 با شربت سبزی و بول بنفشه  
 تا آنکه شوی خلاص از دردم

گرفته اند و این نوعی است که در بول  
 آسان آید بول که در بول  
 حرم بول یعنی سوزاک  
 علاجش این نوع فرموده اند  
 از علت سوزاک جوابی آید  
 و نکاو و براز سازد و بول آید  
 هر دو بر قرص کالج بنفشه  
 با شربت خرقه ضم کن و آشام  
 سلس بول یعنی باغیان و سلس بول  
 اینست علاج آن بر ملک حکیم  
 هر که باغی از سلس بول درم  
 از کند در سلس و خرقه بول  
 با شربت سبزی و بول بنفشه  
 تا آنکه شوی خلاص از دردم  
 بول کردن در بول خواب  
 علاجش بر ملک دا ناجین  
 از علت بول بر قرص این عالم  
 خواهی کردی و بول بول

حرم



بسم الله الرحمن الرحيم

در آب کز دکن و در آن آب بریزد	بسم الله الرحمن الرحيم
هم در آب تعویذ باه	بقول حکیم سخن دار بود
انسان که بود ضعیف در راه تمام	مقصودش هیچ نباشد نظام
هرگاه طعام میل سازد بآید	مغز سر قصور و جزر نفس حرام
کثر احلام یعنی بسیار انزال شدن	علاجش طبایع جبر کف اند
در اکثر احلام رنجیت تمام	آنچه که مانع مریض شدن طعام
آن فرخ خاطر و شجاعت کلون	فانکه خلدن بار در طبع تمام
اینکه آنرا علت سلیغ گویند	علاجش صبر بر صعوبت بود
چون علت آینه است بخی فوتم	کردن در فعال هر که دارد معلوم

چند صبر اگر کنی در کارش	شاید که شود عادت شوش
عذیبه این بر مریض بد بود	که صاحبش چون بجا معیت کند
از مریخ عذیبه هر که باشد سالم	صد شکر بر هر نفسی که لازم
از بهر شفاف ساز باز و کسور	نارفع شود علت شوش جانم
علت مری که یاد می شود	علاجش صبر و نادر بود
هر کس که یاد مری شود در تمام	دو راست از مریخان حق تمام
ناتوانی یادش شود از علت	باید که بریندند برین تمام
ورم الحویه یعنی آماخ حویه	علاجش حکیم ایمن کف است
از علت مری که در مریضه ورم	منفع نیوش و شوش صراهم

عادت از مریض که در مریضه  
نارفع شود علت شوش جانم  
نارفع شود علت شوش جانم



باشد بلبش اگر زیاده خون

این علاجی است برده شد

مقتضای جگر که در صحت دهم

عمر از صحت بدان علاجی است

قرحه القصب ریش قصب

بهر ریش قصب است بسی در دهم

و اگر در دهم و در دهم کل جان

علاجی که مخصوص نه ناست

گر که در طبع است بسیار خون

خون جگر صاف که مغلط اند

اعتبار طبعی بسته شد خون جگر خون

در ریش جگر خون توایم خون

گر که در ریش و در ریش است

علاج انواع آن از کشار و جگر

تقرین جوع است در افرا

در ریش و در ریش است

در دهم و در دهم است

هرگاه در دهم است آن خون

در دهم و در دهم است

در دهم و در دهم است

در دهم و در دهم است



آنت علاج این مرض نزد حکیم

تورم یعنی چشمانداز و مکان

هر يك كه بطوريش ز حد بيرون شد

مَرْفُوعٌ بِرَأْيِ دَفْعِ اَيْنِ بَايْدُكُوْدُ

رجا علی است که صاحب مثل زرع

هَرَبْنَاكَ زَعَلِي جَاكُفِينِ

بأيديكم خذوا ما استولوا وصغر

استاقم کچوان مع بر خند

از جنس می زنی که شد سرگردان

اَوَّلُ مَا يَنْدَجِرُ فِي كَارِي حَوَاتٍ

علاج جس حکم زمان انجمن گفت

قرارد برار دز برای درمان

فَيُصَوِّمُ وَكَلَابَ بَابِئِنْ دَرِيْ

علاج کرد طیب از سر و قف تمام

يَعْنِي كَرِّحَمِ نَظَّارَهُ كُنْ قَوْتِنَ

وَمِنْ نَبِيِّتِ بَنِي إِسْرَءِيلَ صَفْرَا اِشْكَنْ

ما تبارك و علاه

الْبَيْتُ بِفَصْلِ خَوْنِ أَزْوَاجٍ بِرُؤُوسِ

Handwritten text, likely a signature or name, written diagonally across the bottom of the page.



امکان بود و غرض شوق و شوقش	ماله بعدمان رحم از حد برون
شوقی الهم یعنی شوق به خدا	علاج حسن است نزد یک دانا
نق جون ز شوقان رحم اندکان	عیش شش و دزدان در زمان
چیزی که بکین است و اندان است	و آنچه که با بصر است از نقصان
قرحه الهم یعنی پیش و رحم	علاج بدین نوع کرد باطمان
هر که که پیش و رحم اندکان	زان پیش که از نفس و دهر بمان
آنچه که جواب الهم فرستاد	از رحم کل و کند و کلان بیان
و هم الهم یعنی آما بر بدن	بزدل دانا علاج حسن است
اما رحم که خون بود و مورجان	نصدا الصافی علاج را گفته ضمان

در این کتاب  
در بیان  
در بیان  
در بیان

که خطه ذکر بود سبب عکس و	که مسئول آن خطه در هیچ نوع کان
ذکر دارویی که چون وقت بر دارا و دافعه شود	یا امر الله تعالی
خواهی که شود زوجه ز رفیع	بر دار ز بعد طهر و کواخه زن
جون محبت شری شد و نصیر	آیند نتیجه هست بزوجه حسن
ذکر دارویی که زن آن عمل کند	او را اصلاح فرزند نشود
شهور بود و ز حکمان زمان	کان زن که خواهد از زلفه کان
که شهادت بود و وقت قبل از این کار	هر که نشود و حاله بی شک و کان
بیان دارویی که فرج را نکند خوشبوی سازد	حکیم طریک احسن است
که شود و رحم و دزدان برون	جون عجب شود یا شش و کان

در این کتاب  
در بیان  
در بیان  
در بیان

در این کتاب  
در بیان  
در بیان  
در بیان

در این کتاب  
در بیان  
در بیان  
در بیان

در این کتاب  
در بیان  
در بیان  
در بیان



کَرَسْبِلُ وَشَرِكُ لَهِي دَعْلُ مَكَانَ  
لَوِشْنِ بِلَوِشْنِ جَوَانِ فَرَمَشِكِ خُشْنِ

علامت آنکه روزنامه در شکم مادر پیرست یا در شکم و العلم عنده الملك الاكبر

هَزَنُ كَرَسْبِلُ دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي  
اِي مَكْنَةِ نِيكَ كَفْتُهُ اَنْ شَجَرِ زَمَنِ

فَرَمَشِكِ دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي  
بَدَلُ كَرَسْبِلُ دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي

اشارت به بر و مراعات در ظاهر خود را

هَزَنُ كَرَسْبِلُ دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي  
بَرَمَشِكِ دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي

بَايَدُ كَرَسْبِلُ دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي  
نَاحِي دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي

بيان در سوابق وضع عمل در حباله از مجزات آقا بر حکم

کَرَسْبِلُ دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي  
اَنْ سَكِي مَكْمَلِي بَايَدُ مَكْمَلِي

کَرَسْبِلُ دَعْلُ مَكَانَ

کَرَسْبِلُ دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي  
اَلَمَانُ بَرَمَشِكِ دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي

بيان امر آنکه در شکم مادر پیرست یا در شکم و العلم عنده الملك الاكبر

اِي اَرْصَدِي دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي  
بَعْدُ كَشْتُهُ دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي

اَرْصَدِي دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي  
شَايَدُ كَرَسْبِلُ دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي

جمع الظاهر معنی در شکم  
علاج آن در شکم بجهت آمد

اِي دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي  
وَأَكْمَاهُ بَرَمَشِكِ دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي

بَرَمَشِكِ دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي  
کَرَسْبِلُ دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي

جمع المناسل معنی در شکم  
علاج مناسل بجهت آمد

خَرَدِي دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي  
اَرْصَدِي دَعْلُ مَكَانَ اِي صُلْبِي

کَرَسْبِلُ دَعْلُ مَكَانَ



جَوْنُ مَوْجِبَةٍ كَمْ مَخْلُوطٍ دِيكَرِ بَانَدَ      بَشْتَانِ زَبَلِی شَقِیةَ عِلَاقِیُونِ  
 وَجَعِ الْوَرِكِ عِنْدِی دَرِ سِرُونِ      تَدَبُّرِ عَلَاجِشِ اِجْمَعِشِ كَرْدِ حَكَمِ  
 هَر كَمَنْ كِه زَبُونِ فَنَادَا زَنْدَمِ بِسِرُونِ      كَرْدَمِ بَدَلِشِ هَسْتِ عَلَاقِیُونِ  
 كَرْدَمِ كَوْنِ زَصَافِشِ هَسْتِ مُنِیدِ      وَهَسْتِ زَبُونِ بِهَ حَاقِ اَقْتَمُونِ  
 عَرُوسِ اِیعِنِی دَرِ دَوَرِ كِی كِه اَنَارِ كَجَلَمِ كُوبِیدِ      عَلَاجِ اَنْ حَكَمِ اِجْمَعِشِ <sup>كردند</sup>  
 اَزْ عَرُوسِ اَبَسَاحِرِ بَغِیَانِ جَوَانِ      كَا خَلَدِ بِسَرِ مَلَكَتِ نَالَانِ  
 خَطِی كِه سَبَبِ اَقْتَمِشِ زَبُونِ      دَاخِلِ عَمَلِ تَوَافُشِ كِی كُرَانِ  
 تَدَبُّرِ كِه دَرِ دِی بُوَدِ دَرِ بِنَدِ اَبِی اَنَكْشَانِ اَبِی عَلَاجِشِ حَكَمِ زَمَانِ اِجْمَعِشِ  
 دَرِ اَقْلِ اَغْرِشِ زَرِ مَصْبُورِ وَفَوَانِ      اَلْبَنَةُ مَحْمُورِ سَهْ دَرِ زَبُونِ اَبِی

بَرَقِ كُنْ وَخَرُونِ بَكِیْرِ دِیْنِ اَقْبَلِ      صَفَرِ اَوْدِ اَسْتِ اِلَعَمِ اَصْحَابِ  
 دَا اَسْلِی اِیعِنِی بِحَاقِ كِه شَا اَبِی بَرِ اَبِی بِلِ بَرَكِ دِدِ عَلَاجِشِ <sup>است</sup>  
 اَبِی كَشْتِهْ زِدَا بِلِ اَقْلِ مَحْمُورِ دَرِ      اَزْ غِلَطِ اَبِی اَزْدَسْتِ دَا اَقْبَلِ  
 بَرِ اَبِی نِهْ زَلُودِ كِی زَنْ قَرَمَاهْ      بَسْ شَقِیةَ كِی كِه رِیْحِ اَبِی اَبِی اَبِی  
 دَوِ اَبِی اَعْلَمِی كِه رَهْ اَبِی اَبِی قَوِی كِرْدِ دَوِ بَرِی كِرْدِ كِه <sup>استطفا</sup> <sup>اللهم</sup>  
 كَرْدَمِ رِیْحِ دَوِ اَبِی كِرْدِ بُوَدِ نَقْصِ دَرِ      اَزْ كَثَرِ خُونِ اَكْرُ بُوَدِ نَقْصِ دَرِ  
 جَوْنِ هَسْتِ سَبَبِ اِلَعَمِ وَسَوْدِ اَكْثَرِ      اِلْعَاجِ سَبَبِ اَبِی اَبِی اَبِی اَبِی  
 عَلَاجِ بِهَ اَعْمِی دَرِ سِرُونِ اَبِی كِرْمِزِهْ وَبِی كِه اَزْ غِلَیَانِ خُونِ اَبِی  
 جَوْنِ كَرْدَمِ اَبِی اَبِی اَبِی اَبِی اَبِی      دَخْلِشِ اَبِی اَبِی اَبِی اَبِی

علاقت من از عیش و شادی  
 دریاست که در خون  
 زبانی به



ارگشت بدیدسون خوش از سر دست

همی طبقتی می که از عنق و خون باشد علاج طبقتی اول

ما بعد از بی طبقه چشم تو برون در چشم و رخ تو شد عیان کثرت

فصل است علاج ویزیدن داری <sup>کار</sup>  
بش از جازم که یخچین شد تا نوین

حمى غيبه نوبت صفا  
علاج من نوبت حکم احسن است

أَنَا مَدِينٌ غَيْبٌ جَدِّكَ مَدِينٌ  
مِنْهُنَّ زَكِيٌّ كَرِيمٌ

فَمَا أَقْبَلَ الْمَرْءُ رَافِضُ يَوْمٍ كَرِخْتَهُ كَفَى رَغْمَهُ فِي بَسْ أَيْنِ

همیشه می بیند که از لایه است

م

ای الیہ علی ملت دار و جزین . انی لکرم من مزاج یا بد علیین

Handwritten text in Arabic script, likely a continuation of the previous page, mentioning "الحمد لله" (Praise be to God).

سُورَةُ النِّجْمِ كَرَامَةٌ بِأَفْعَالٍ بِأَشَدِّ  
بِرَّكَانِكَ خُورِي بِشَرِّتِ الْفَيْتِ

چون سوداوی می بیند که از قاره سودا بود باشد تدبیرش را حکم از رفع شود

این از حدیث جوهرم گردد دل  
بنگر که کدام خلط شد و حیان

جود کشف حق که بیت و دانشد  
منزل خلیف و حریب کا و زان

حزق و نعمه مستحق ۹ حکم از دست عالم فرود آید

*[Handwritten musical notation]*

جونہت دقیق برج دیو را در  
اسباب شرح دانی الفلاس

ان شیر خورده است و غیره فور  
باقند و کلاب و غیره سیدان

در علاج دق بودن نظم نبض :

دُرُوحَتِ دِقِّ عَلَيَاكُمْ يَا تَوْحِيدَانِ  
اَيُّهُوَ مَاسُ وَعْدِيسِ وَمُزْمَعِ جَوَانِ

علاء الدین علی بن ابی طالب  
زاد در همدان

五



اذا شربته نفاذ من غشايب و دیگر  
تبدیل هوا بر هوا قدم سندان

این نیز در علاج دق آمدن کاه داور

که گشت کرفار بدق مرز جوان  
که طینت بدن فقا یعنی که توان

یعنی بهما و بقداهای لطیف  
نیکو مود و شفا طلب از نردان

علاج امرایی که بر طاهر اعضا بدید آید  
اورام یعنی آما سها که نامی ندارد

هر عضو که آما سها آن آرد رو  
از گردن و پشت و پا و هلو

که گشت ز فعل خون و قان خون کم  
و خطید که تنقه میدان نیکو

قلعه ای که آما سی بود در قایت غنی  
علاجش ابله جستن گفته اند

آورد و جویج و طاقونی بود و  
که ختمم که هیچ نکرده که شوق

میخورد قدام شربت نارنج و اناناس  
و دانه این بخورد آب بر و ماس و کند

و درم ریخی معنی آما سی که از باد باشد  
علاجش این است از اطبا

آما س که از باد بود که و میه  
ز قهاز او را طعمه نفاخ مده

از جنین لطافات بهر تحسین  
می ده نو و با بونه بر تلخای نیر

و درم ریخی معنی آما س نرم  
تدبیر و علاج آن همین است

چون از قمر نور شوی بجان  
که گردی در در شود آواره

که فاکه طلا کی زخل و نظر دین  
با موزد مرض دفع شود بجان

خا و ریخی آما س نرم در حکم که بر نک اعضا بود و یک حسنه باشد

هر کس خنای ز کرفار شده  
بیشک ز حیان خوش نگار شده



کوشیدند و قفل و خطی رفت  
نیک است و درین بخورید

سلیمه آما سی و دیگر کل خازیرا یکست جنسید بنا شد که باشد که براب

از سلیمه بگذرد و وضع خورد شود

و فادویه معقنه ساز طلا

این علاج سلیمه باشد

اگر کسی که سلیمه ناکوان گردیده

از طبع سلیمه در آمان گردیده

معه که آما سی و دیگر سلیمه تا از مقدار رفت زیاد باشد علاجش کوس

چون سلیمه بود غله که پدا کشته

بیک از عقال بند بر روی استریب  
چون در کوی مرض خورد

سر طاکه آما سی و دیگر کل ماران سبزی و دیگر که حوالی از آن باشد

این از سرطان ندیم صدغ کشته

هر چند علاج این مرض صعب بود

چندام که او را سرطان صعب گویند علاجش بد صعب نزد اطبا

دند قح جلزخی که درون بیه

فایحله اگر کثرت خون در پای

حمره بجای یعنی سرخ باد

از حمره جویم تو شود از سرده

نسخه  
در کوی مرض خورد

نسخه



از شعله شمع و آب کفیر و کند  
می از ملاکات شوی بر مرده

این نیز بود علاج جرمه ای دل

جگر شمع بود موضع در قلبی  
فصلش بنام شوی بر مجده

میله ز غذا نماند و کد و کثیر  
و نه طلق بهن شیش بریده

جرمه عجم آفتاب  
نوعی جگر بود و فکر این علت

از علت جرمه هر که در خواب خورده  
می دان که در خواب خورده

جگر فصل شد و تفتید و تفتید  
از طبع مزاج که و کافور شده

این نیز علاج جرمه آمد

در عین مزاج جگر در دین که  
بر دار که جگر و کافور شده

کافور و دکان ضم کن و بر جرمه بیا  
باید که بود عقیق در دین که

نمل جوشها ریزه که با خازن شود  
علاج جگر این آمد که دار

تا از جگر بماند شوی آسوده  
صغرا که کن نام شوی فرسوده

کثیر تر و ماش و کد و کثیر  
شراب عرق بید و نبات سوده

نقاطه که جوشی بود بر آب شید یا بله که از سوختن آتش حادث کرد  
از علت نقاطه بجان آمده

از علت نقاطه بجان آمده  
از قصد بمان آمان آمده

هر یک شکاف و اندیشه و شایسته  
ناید که بی که ناتوان آمده

شری که انرا در خواستند  
علاج جگر بودی که در دانا

از بیخ شری که شوی فرسوده  
صغرات جگر که باعث آن بود



بکشتارک و سبیل بخوراک گردد  
 از جمله امراض نبت آسوده  
 حصفای جو ششهای هر مرغ که عضو دیگر دماغ که کوی و دندانها  
 در عارضه حصف جوفانی ناکاه  
 خام نکت ترک جو شش آگاه  
 میجو زرق کاشقی و شیر آن  
 میجوئی آله شفا رطبت الله  
 بنام الله یعنی ششها را که با خا و من و خست میاندود و ریههای هر دو  
 این کزده را نبات کمال آرزو  
 زین عارضه دست هر که نیکو کند  
 دایم بکلام و آب بارخ نیالت  
 بار و عن کل که منع بین کرده  
 سینه میجو که بر سر پدید آید از آن میجو هر یک که کالانده و نکت  
 ای آلوده بر سرت بلاهای سینه  
 و زعلت سینه کشته حال تو سینه

در کتب  
 و کتب  
 و کتب

این کتب  
 و کتب  
 و کتب

در هر کزوت و کوی و کوی  
 بعد از سهیل و عینا سر نه هر مرغ  
 بجز که از جنس عینا است و این مرغ که کیند  
 علاجش این است و کوی و کوی  
 هر کس این مرغی در و زرع آن مانده  
 از علبت این مرغی بر میان مانده  
 که صبر و اشتیاق بر سر کوی ساز طلال  
 کین را که آنا بر ای در میان مانده  
 فرنگی یعنی آله فرنگی  
 فی الجمله علاجش است و کوی  
 در آله فرنگی ای طالب راه  
 زینهار که قوت بدن دار نگاه  
 فی کلین و از کزوت صحت کوی  
 بر هر کس از اکل طعام نگاه  
 قویا یعنی کوی و کوی  
 علاجش این است بدان کوی و کوی  
 ای از قوت آنست زبون که کوی و کوی  
 بی اینست و آن کشته دل غمیده

این کتب  
 و کتب  
 و کتب

این کتب  
 و کتب  
 و کتب







بني به نغذا ماش و مرغ گشته هر چند که بزودت و سوزانست

و بيله که آماشي به کرد شکل که اندل علاجش زودي بودن است

از درمديله هر که شد افاده گو مادی و صبر کن آما ده

و زبوره و صابون و غسل ساز ناسر کند و شود درم داراده

آنگاه بپوشد راحی که عضو را بخورد علاج گفت چکنس ز روی لطف و کرد

هر کس که ز مرغ آنگاه بدلا گشته زافزون شدش علاج شکل گشته

از سر که قطین از روی بالیدن بر هر طرفش علاج علیل گشته

طاعون سیاهی یا سیاهی که زکازد یا که در بدن و یا بر روی مال گشت

از طاعون کن بنام الطیف الیه اینست در علاجش تعالی الله

که طایبانی که علاجی بکنی شکاف و زخمی شفا طلبی

بهر لبیده که روی جواره بودت ایست علاج از روی عسقی

ای یافته از شور بلقی اندوه باریت ازین بدول و همچون کوه

و نفعیه کن در زغل و شونیز نفعیه نما که هست نفعش انبوه

عرق مدنی یعنی علت رسته نفع و علاج آن بر دیک حکم

مر رسته صبر از بلای رسته از دست بر رفت و حال بر گشته

که مفر فلوس عیت و بوند خوری آید بگفت ز عاقبت مر رسته

جدی می آبله بچکان علاجش حکم از نفع لطیف کرد

آمد بکلمی علامت در بویلا کردند علاج آنما فضلا



نوشته جو غذا ماش و عدس و کتیر

کادرش کیده در بندم شوی با کلا

حبیب یعنی سرخج

علاج خج چمن گفته اند

در سرخج که ترا بود دانا

از اول روز تا باشد اثنای

سهل به اول و دوم قصد

من بعد بحال نیست کرمیدانی

هم در علاج حبیب بود این مصالح

در اول اگر تقیه کردی مری

در دوم و سوم قصد مری کردی

در عارضه سرخج از شر طای

برهنه از کرمی بخور

این نیز در علاج خج بیان شد

چون مظهر خج و با افسار ک

ز نهار تا کن درین مرض نیکی

در سرخج که فصلی بعدی

باشد یعنی زغایت و اسبی

کلف که تا ش کویند و بروش که کجند که خوانند و خیلان که شابه

کلف بود الا آنکه از جلد بلند باشد و سر که نقطه اسرج و یک و دیگر

در پنج کلف یا مری است

و در بلخیانی و نه بر حال خوشی

تا شقیه نیک سازنی یقین

میکنند مقام زنده و بیمار و ش

بنی که سید یا سبانی بر طایطی اند در کرمی کرد

چون پنج مری بخورند و در شوی

نیز آب بود مقید و کال

نیز آب که بعد سهلی باشد

پیر زین بود علاج قریب از مری

چون سید یا سبانی در طایطی در پوست و گوشت نمود گند و بود

از پنج برین نمود با الله یلوی

این علت را بالایی ناکاه یلوی

کرمی که کلف و شوی

کرمی که کلف و شوی



إِنَّكَ كُنْتَ كَذَّابًا عَظِيمًا

قسمت چوتھی چار باب

بِأَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ قَوْمِي

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَمِينِ وَالْأَمَانَةِ قُلِ الْيَمِينُ وَالْأَمَانَةُ لِلَّذِينَ اتَّخَذُوا مِيثَاقَهُمْ مَعَكَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ كُفْرًا

کثرۃ العرق یعنی عرق کون بسیار

ای انکم زکوت عرق در پای

که بدو بیست و پنج آهست مضمر

ضمانتیں دی گئیں

فِي أَنْكَرِ رُحُلِ خُضْرَانٍ مِثْلِهِ رُبِّي

سَهْلٌ خَيْرٌ مِنْهُ لَنْ يَنْتَهِىَ

حرق النار يعني سون من آت

جُودِ سَوْتِ اَنْبِیاءِ اَحْیائی کئے

کافر بیای که در خل ساز خک

داهیه که رعیت موی و باشد

از دأ الحجة بنی بر نشان عالی

خواهی که شود علاج این هر دو مرض

و فی بعضی کتب آمده است که

11. 12. 13. 14. 15.

المستوفى

الحمد لله الذي جعلنا من عباده



فرموده عیله شری می خورن زنی بر شود علاج در آب هوی

افراط جودت عمر که بسیار هم رفتن بوی و در جاکه بوی بیکان است

شیو که بود طبعی کبی گفت او را بر دوادست می

با یکدیگر طبعیت دایم انگلش فاکه بیند که در این شمع بوی

تسوق شعر می شنود بوی علاج بر آید بر قوم کشته

با شد بوی را جودت شعر قوی تدبیر قوی متا کوی شوی

از موم عن با نام و آب رنج می بوی بخامر کزان بال شوی

این هم علاج جودت شوی بود

چون جودت شوی در آب رنج زکاتان آن بکیر موم بخور می

از موم عن با دام و لعاب پیوش می بوی سر شوی کزین شمع بوی

این هم در علاج شوی شدت است

گرفت ترا شتی شعر بستی در دل داری به در لاجش قوی

با سکه لعاب طبعی بخور ختم ساز و مال نیک در موم شوی

هرا از موط یعنی لغوی موط علاج بر این مع کشته حکیم

در علت لا غری به شانی داری مفهوم می شود که جانی داری

بجوی فراغی و شری نیک در موم کزان نوبت این داری

افراط التبعی فر می موط علاج حکیم مردان چنین گفتا

هر که بکای می خور فنادی و زکات و طراست در موم داری



پنج نوع و پراخت است بهر نوع  
در پانصد که درین تو باشد شادی

این هم علاج فربه بی سرفه آمد است

چون کوفت قوی نیست قوی  
و نه از که نایع هوا باشد شوی

از خردن کرم و سام و خام و فاش  
برهیز نما که سخن من شنوی

علاج کرد و جانوران  
لدغ الحیه علاجش این است

از لدغ الحیه قوی خوف خطری  
هو بنده بر فعلی و صلیب نظری

حد و این نفس دافع اند و حال  
در پانصدین اگر تو اهل صری

این نیز علاج مار کرده است

ای انکه لدغ حیه بر فنا کی  
در فکر علاج شو خوا اضر کی

و نه از که پیشه حیات میکند  
زان پس که رشتن و سفت زایل

لدغ العربی یعنی کرم و کرم  
علاجش این است مرد و کرم

نجم عقرب بدلتکه دار خطری  
کو جزا ده است میرساند صری

پانصدین که او جلد از مغیب  
ترایق مژگ را بود پس مری

این هم علاج مردم کرده است

از بیداری نجم عقرب دانی  
جزی می کنند سنگ ریشانی

سید و ملک و سیر و انجیر و هم  
ضم ساخته بر عمل غش مانی

این نکته ناقول حکیم انلی است

ای انکه بدلتش و سیر و بریدی  
کو بر سخن مژگ را از خردی



عقرب و جوز و زعفران و زنجبیل	زنها که کوفت خورده می رود
نشتر و بیلای یعنی گردن دلب	علاجی است از حکیم عصر بن کفایت
آتش که کوزه دلبه ای صلیبی	فرا که سفوفی نیم سیر خجانی
اخذ و ملک باری که از سر خمد	ضم سازه نگو موضع نش باری
لسع الزبور یعنی گردن دلب	حکیم دانیس آموز اجین کفایت
از نیم کلیدی شود غش طاری	که زانکه نشسته است بر دراری
برای که بید و گردنایی باری	سینور و سنجین از غش داری
علاج کلی ز هر ما	حکیم سخن دان بدینا نورد
در مطلق و هر ما فوجله از کوی	که یافت شود و شکر از دین کوی

کتاب طب  
علاجی است از حکیم عصر بن کفایت

زنا که در کوفت خورده می رود

کریاقت کشد جوی می رید و طوس	آتش دای و دگر آوز و زوی
عصر کلب کلب یعنی گردن دلب دیوانه	اللهم احفظنا
یارب که بیدانایع امر خدای	از ضربت کلب کلب او غم و زبای
سین تو بیلای سیر عا کشر انا	آزای بدان سر که و بر زخم بیا
علاج کبی که او را زهر داده باشد	فی الجمله علاج او این پنج بود
از شرب سم و فرمون شود خون	فقدان زمان نه دلبه او با حصری
فی الجمله بی علاج او داد حکیم	دانوی خوش خصله مختصری
تاریخ ابتدای این نسخه منظومه	
صد شکر که از بر تو بولغا از لی	منظوم شد این نسخه بهر خنده در

کتاب طب  
علاجی است از حکیم عصر بن کفایت







هر که داند ذره عقل بخرد **•** زین محقره بصیرت میبرد  
 لاجرم مستطهر همان است **•** و انا فاضل یا فرستد  
 اصلاح است **•** که هر چند این معنی درین زمان مخالف  
 اصطلاح است **•** فاما بحکم الله نظم بر زبان خرد دان <sup>نیکو</sup>  
 از نشان چشم باید داشت احسان **•** و ما التوفیق الا بالله  
 الملك المتان **•** اللهم كما شئت بنیان الدین و الایمان  
 بحماة سلطاننا مع اهل البیت و الطیفة <sup>علی الامت</sup> فاجعل آیات خلافتهم  
 و آیات نصرتهم مکتوبة علی قبة القبة المحضرة  
 سید الانبیاء و صدق الامم و الاله النقی  
 و اصحاب النجی یا اوست <sup>و صلوات الله علیهم اجمعین</sup>



که بضمیر **نظم** اگر چه لا یقین در کاه نیست  
 ولی شده است سلیمان ز نور عطف پذیر **•** این خط مستقیم  
 منظور نظیر کیمیا اثر کرده و هرگاه بنظر آری باب فضل و دانش  
 در آید بمصدوقه **•** و عین الرضا عن کل عیب کلیله **•** مصراع  
 برهان خرد بر خوان نیکو دانی معذرت را بر قمر مکرمت  
 و قبول رفود و موصول دارند **نظم**

نملی جات بر جل من جراد	یا سلیمان کت ای سلیمان
تخف من کر جمیت و نژد	لیک آوردم بدکا یی بلند
تا یار بر بلند خیم	ایو سخن را خیم کردم بلند







دوره و شایسته  
مستمر با لادریه و قی  
۱۰۰  
۱۰۰  
۱۰۰  
۱۰۰









کتابخانه  
مجلس شورای  
وزارت معارف



۱۳۰۲